

نخستین دریافت‌های ایرانیان از تمدن جدید و تأثیر نظری و عملی آن در الگوی نوسازی امیرکبیر*

قباد منصوربخت¹

چکیده

ظهور تمدن جدید در اروپا و انتشار آن به ماورای اروپا از مجرای استعمار، به اجبار نوسازی را بر جوامع شرقی و از جمله ایران، تحمیل کرد. اما نوسازی اجباری به جای تأسیس تمدن جدید به دوگانگی و التقاط تمدنی منجر شد. رفع این نقیصه جز با نوسازی اختیاری و انتقال کامل تمدن جدید ممکن نبود. اما، انتقال تمدن جدید بدون الگو و طرح معین نظری و عملی ممکن نمی‌شد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که امیرکبیر از کلیت تمدن جدید درک و تصویر ذهنی مشخصی داشت و اقدامات نوسازانه او براساس الگو و طرح معینی در نظر و عمل آغاز و هدف اصلی او تأسیس تمدن جدید بود. اما، شکست اقدامات او نه به دلیل مشکلات و نقائص شناختی و ادراکی از تمدن جدید، بلکه، به علت غلبه مدافعان شرایط و مناسبات جاری و مخالفت آنان با اصلاحات و نوسازی همه‌جانبه بود. واژگان کلیدی: الگوی نوسازی، تمدن جدید، تفکر جدید، میرزا نقی‌خان امیرکبیر، پطر کبیر.

The Theoretical and Practical Status of the Iranian's First Conceptions of Modern Civilization in Amir-Kabir's Patterns of Modernization

Ghobad Mansourbakht²

Abstract

The appearance of modern civilization in Europe and the diffusion of this modern civilization through colonialism beyond the European border imposed modernization on eastern societies including Iran. However, this compelled modernization led to a mixed and dual civilization instead of a newly established one. This deficiency could not be resolved without voluntary modernization and a complete transfer of new civilization and it was not possible to transfer the new civilization without a specified theory and practical plan and pattern. The findings of this research show that Amir Kabir had a mental image and conception of the totality of a new civilization and his modernization efforts had been started based on a specific plan and pattern both theoretical and practical and his main goal was to establish a new civilization. Therefore, the failure of his efforts was not because of conceptual and cognitional deficiencies and problems of a new civilization, but it was because of the opposition and conquest of the defenders of the status quo and current affairs and also because of the opposition to modernization and an all aspects of modernization.

Keywords: The Pattern of Modernization, Modern Civilization, New Thought, Mirza Taghi Khan-e Amir Kabir.

¹ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
² Assistant Professor, Department of History Shahid Beheshti University (Shahid Beheshti University, G.C.) Email: g_mansourbakht@sbu.ac.ir

* تاریخ دریافت مقاله 1388/7/27 تاریخ پذیرش 1388/9/23

طرح مسأله

لایه ظاهری روابط و مناسبات میان جوامع بشری، همواره، از تخصص، سلطه، صلح و مسالمت در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حکایت داشته است. اما، در پس پشت این حوادث ظاهری چیزی جز انتشار و انتقال متقابل یا داد و ستد فرهنگی و تمدنی وجود نداشته و ندارد. آشنایی جوامع با دستاوردهای یکدیگر، در نهایت، با احساس نیازمندی یا بی‌نیازی نسبت به آن‌ها، به جذب و دفع یا تأثیر و تأثر متقابل فرهنگی و تمدنی منجر می‌شود. این جذب و دفع صورت طبیعی داشت و از منطق، مقدمات نظری، الگو، طرح و نقشه معینی تبعیت نمی‌کرد. تنها مشاهده دستاوردهای مادی و معنوی دیگران و یادگیری نحوه کاربرد آن برای انتقال کفایت می‌کرد. به علاوه، تغییرات حاصل از انتقال فرهنگی و تمدنی به تغییرات بنیادین در شاکله و کلیت فرهنگ و تمدن گیرنده منتهی نمی‌شد. بلکه، با پیوند خوردن به تنه اصلی و شاخه‌ها و استحاله در کلیت آن، موجبات تعمیر و تقویت بنا و ساختمان فرهنگ و تمدن گیرنده را فراهم می‌کرد. این فرایند نتیجه طبیعی و منطقی تفاوت فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف بشری در مراتب و درجات وجودی و همانندی و اشتراک در بنیان‌ها و ارکان بود. اما با انتشار تمدن جدید از مجرای استعمار، این قاعده و روال تاریخی دستخوش تغییر شد.

بدین سان، صورت ظاهری استعمار در سیطره سیاسی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم بر جوامع غیراروپایی تحقق یافت. اما در جنبه باطنی، استعمار با انتشار و انتقال محصولات و دستاوردهای تمدن جدید در پهنه گیتی، جوامع غیراروپایی را از موقعیت تمدنی خویش جدا و با تحمیل تمدن جدید، نوسازی اجباری را بر آنان تحمیل کرد. از این پس، از سوی سیطره سیاسی و اقتصادی استعمارگران بر جهان آغاز شد و از سوی دیگر، با تحمیل نوسازی اجباری، دگرگونی در تمدن‌های قدیم آغاز شد و زمینه‌های نوسازی اجباری، به تدریج خود را آشکار ساخت. زیرا، نوسازی اجباری و تأسیس تمدن جدید، مستلزم تخریب و نسخ اجزای مختلف تمدن قدیم بود. نوسازی اجباری به تبع خواست مروّجان آن، صرفاً، در جهت تأمین منافع اقتصادی و تحکیم و تداوم سیطره سیاسی آنان به صورت ناقص و ناتمام به انجام می‌رسید. حاصل این وضع در جوامع غیراروپایی، سیستمی نامتجانس، دوگانه و متعارض‌الاجزاء از عناصر تمدن‌های قدیم و جدید بود که به تولید مسائل و بحران‌های متعدد، منتهی می‌شد.

رهایی از این وضع از طریق بازگشت به شرایط ماقبل استعماری از اساس منتفی بود. زیرا، تمدن‌های قدیم قادر به مقابله با تمدن جدید نبودند و به همین علت مغلوب آن شده بودند. بنابراین، برای رهایی از سیطره استعمار و دوگانگی ساختاری، راهی جز نوسازی اختیاری و تأسیس تمدن جدید وجود نداشت؛ راهی که در آن روزگار طی آن فقط برای کشورهای نیمه مستعمره ممکن بود و مستعمرات قادر به ورود در آن نبودند. اما، این راه‌حل، یعنی نوسازی اختیاری، از اساس دچار بحران بود. زیرا، چنان که اشاره شد، برخلاف تمدن‌های قدیم، انتقال تمدن جدید به صورت طبیعی و بدون الگو و طرح و نقشه معین و با حفظ شاکله و کلیت فرهنگ و تمدن گیرنده و در نتیجه بدون داشتن تصویری واضح و روشن از کلیت، مبانی، مقدمات، منطق، لوازم و ضروریات آن، چیزی جز محال‌اندیشی و شکست در عمل، نمی‌توانست باشد. به همین دلیل، نوسازی‌های اختیاری، اعم از واکنشی یا کنشی، از همان آغاز با تحمل شکست‌های پیاپی به جای تأسیس تمدن جدید به توسعه نوسازی ناقص و تشدید دوگانگی منجر شد. زیرا، اینان در پی احداث و تأسیس بنای عظیم و پیچیده‌ای بودند که، صرف‌نظر از فقدان مصالح و مواد لازم، هیچ‌گونه الگو، نقشه، و طرح معینی از آن نداشتند. در نتیجه، نوسازی اختیاری به جای اکتساب توانایی‌های لازم در تمدن‌سازی و تأسیس تمدن جدید، با تقلید و عمل‌گرایی بی‌اعتنا به تفکر و مبانی نظری به توسعه نوسازی ناقص و شبه‌تمدن بحران‌زا و مسئله‌آفرین منتهی شد.

این مقاله جستاری است در پاسخ به این پرسش که آیا نوسازی امیرکبیر، صرفاً، از موضع واکنشی و دفع تهدید و هجوم قدرت‌های استعمارگر آغاز شد و یا دارای درک روشن و الگوی مشخصی از جوامع نوسازی شده و تمدن جدید بود؟ در صورت درستی شق اخیر، وی این آگاهی را از کجا حاصل کرده بود؟ دیگر این‌که، آیا ناکامی نوسازی امیرکبیر نتیجه منطقی شیوه نوسازی وی بود و یا عوامل دیگری مانع از موفقیت وی شدند؟

از میان سه جریان اصلاح‌طلب و نوساز حاکمیتی در دوره قاجاریه (عباس میرزا، امیرکبیر و سپهسالار)، دومین جریان از هر حیث مهم‌ترین جریان محسوب می‌شود. اگرچه، مهر اصلاحات بر پیشانی هر سه جریان حک شده‌است، اما اقدامات آن‌ها، صرفاً،

از جنس اصلاحات انجام شده در ادوار پیشین تاریخ ایران، نیستند. اصلاحات مذکور، از یک سو، با جنس اصلاحات قدیم همانندی دارند و از سوی دیگر، اصلاحات به معنای حقیقی اصطلاح را شامل نمی‌شوند. زیرا با آن چه که، به تسامح، تحت عنوان اصلاح یاد و از مقوله‌ای متفاوت به شمار می‌آید؛ فرق دارد. چرا که در این‌جا نوسازی، مفهومی است که با اصلاح خلط می‌شود. از این منظر هر سه جریان از دو وجه اصلاحات به معنای قدیم و نوسازی به معنای جدید تشکیل می‌شوند. آن چه که مورد تحقیق این مکتوب است، صرفاً، به وجه اخیر، یعنی نوسازی و الگو یا صورت ذهنی آن در نزد امیرکبیر، مربوط خواهد بود.

نوسازی امیرکبیر، اگرچه، در تداوم تاریخی نوسازی عصر عباس میرزا بود. اما، از جنبه‌های گوناگون با آن تفاوت داشت. نوسازی عباس میرزا، صرفاً، بر پایه‌ی شرایط واکنشی ناشی از ناتوانی در هم‌وردی قشون قدیم ایران در برابر ارتش جدید روسیه، به ظهور پیوست و کانون اصلی آن را ایجاد «نظام جدید» یا «مدرنیزاسیون»³ سازمان سپاه و اسلحه تشکیل می‌داد. الگو و نقشه‌ی عملی و نظری این اقدام، حاصل مشاهده و درک عینی از ارتش مدرن روسیه، و یا گام برداشته شده از جانب دولتمردان عثمانی در تأسیس «نظام جدید»، بود. به هر حال، این اقدام فرجام شومی داشت. زیرا، نه تنها به تأسیس ارتش مدرن منجر نشد و با توقف در حوزه‌ی نظامی و عدم تسری به سایر حوزه‌های اجتماعی، جنبه‌ی بخشی و جزئی پیدا کرد، بلکه، فرصت تاریخی بی‌نظیری را در نوسازی همه‌جانبه و تأسیس تمدن جدید، از ایران و ایرانی گرفت.

بنابراین، رویکرد امیرکبیر به نوسازی، در زمانی آغاز شد که شعله‌ی نوسازی عباس میرزا از فروغ افتاده بود و تنها کورسویی از آن در برخی از دستجات نظامی باقی بود. نوسازی امیرکبیر، برخلاف نوسازی عباس میرزا، تک‌ساحتی و جزئی نبود و حوزه‌های مختلفی را دربر می‌گرفت. این ادعا که وی در پی نوسازی همه‌جانبه و تمام‌عیار جامعه‌ی ایران بود، سخنی به‌گزار نیست و با استناد به شواهد تاریخی، می‌توان آن را به تأیید رساند. اما، آن چه امیرکبیر در دوره‌ی صدارت خویش انجام داد، چیزی جز تمهید مقدمات اصول و لوازم نوسازی نبود، و عزل و قتل وی مجال تحقق کلیت نظر و فکر او را از میان برد. با این حال، همین اقدامات

³. Modernization

مقدماتی، از دید و دریافت همه‌جانبه، کل‌انگارانه و کنشگرانه وی، از نوسازی حکایت می‌کند. طبیعتاً، امیرکبیر، همانند هر سیاستمدار دیگری، در برابر هر تهدیدی که متوجه کشور بود، به ابراز واکنش مناسب می‌پرداخت. اما، اساس اقدامات وی نه بر واکنش، که بر کنشگری استوار بود.

پرسش این است که، امیرکبیر این درک کنشگرانه را از کجا کسب کرده بود؟ منشأ این امر را باید در آگاهی‌های امیرکبیر از اوضاع جهان و ظهور تمدن جدید، پی‌کاوی کرد. اما، این مدعا به نوبه خود این پرسش را به وجود می‌آورد که آیا به صرف آگاهی و باخبر شدن از اوضاع جهان و پی‌بردن به وجود تمدنی جدید و متفاوت در فراسوی مرزهای سرزمین مادری، موجبات اعتقاد به نوسازی اختیاری و ضرورت آن فراهم می‌شود؟ اگر چنین است چرا دیگر مطلعان از اوضاع جدید جهان و ناظران تمدن مدرن از چنین درک و دیدگاهی برخوردار نگشتند؟!

پرسش اخیر بدین معناست که اگرچه اطلاع از آنچه که در فراسوی مرزها رخ داده بود شرط اصلی و لازم تفکر نوسازی اختیاری را تشکیل می‌داد، اما، برای حصول آن کافی نبود. مراد این است که همه انسان‌های دارای حواس سالم، درک محسوس و یکسانی از واقعیت به دست می‌آورند، اما تفسیر و استنتاج آنان از واقعیت نه تنها یکسان نیست، بلکه، در موارد عدیده‌ای متعارض و متناقض است. افزون بر این، تنها معدودی از افراد قادرند با استنتاج عقلانی از واقعیت به تفسیر و تبیین نظری و عملی آن پردازند. بنابراین، صرف مشاهده و ادراک حسی برای ظهور صورت خاصی از تفکر کافی نیست. چنان‌که سابقه آشنایی ایرانیان با اسلحه گرم در عصر آق‌قویونلو و استفاده و توانایی فنی تولید آن در عصر صفویه نه تنها به شناخت و ایجاد ارتش مدرن منجر نشد، بلکه، اساساً از درک جنبه‌های دیگر تمدن جدید غربی، نیز، عاجز ماندند. تنها پس از آغاز جنگ‌های دوره اول ایران و روسیه بود که ایرانیان با اسلحه گرم پیشرفته‌تر و قوی‌تر و همچنین ارتش مدرن و سازمان، استراتژی، و تاکتیک‌های مدرن جنگی آشنا و تصویری ابتدایی از اوضاع تغییر یافته جهان به دست آوردند. دریافت این حقیقت که اساس قدرت روسیه را اسلحه گرم و ارتش منظم تشکیل می‌دهد، مبنای عملی نوسازی عباس میرزا را به وجود آورد.

در این شرایط عباس میرزا و قائم مقام، کمترین درک و تصویری از سایر وجوه تمدن جدید نداشتند. اما، با اعزام محصل، مأموران، سفیران، و برخی از شاهزادگان و تجار به اروپا، امکان مشاهده مستقیم ایرانیان از جوامع اروپایی و وجوه مختلف تمدن جدید و انتقال اطلاعات کسب شده به صورت شفاهی و کتبی فراهم آمد. اطلاعات حاصل از مشاهدات این افراد، نخستین تصاویر و صورت‌های ذهنی ایرانیان از تمدن جدید را ایجاد کرد.

میرزا ابوالحسن خان ایلچی از نخستین مأموران ایرانی بود که با فراروی از مرزهای ایران، مجال یافت تا تفاوت ممالک مزبور را با جوامع شرقی، از جمله ایران، در سفرنامه‌اش بازتاب دهد. با مشاهده عنوان سفرنامه وی (حیرت‌نامه) تصور می‌رود که حیرت وی ناشی از درک تمدن جدید و شکاف تمدنی میان شرق و غرب است! اما، مصادیق حیرت از نظر وی تنها «غرایب بسیار و بدایع بی‌شمار ملاحظه [شده بود].»⁴ اهم این عجایب، غرایب و بدایع از نظر وی چنین‌اند:

- تلگراف و انتقال سریع پیام،
- چهارسازی جنگی (ساخت کشتی جنگی)،
- اسکناس و بانک،
- قابلگی مردان،
- ادواتی که از بخار آب و آتش مثل خمره درست کرده و چرخ کارخانجات را به حرکت در می‌آورد. [ماشین بخار]،
- کارخانه بلورسازی و آئینه‌سازی،
- کارخانه تفنگ‌سازی و طپانچه‌سازی،
- حسن عمل و مرتبه فکر و فسحت خیال ایشان،
- صنایع نظامی مختلف،
- تدوین سالنامه آماری،
- رقم بسیار بالا و غیرقابل قیاس مداخل انگلستان با سایر ممالک،
- مشاهده حبس هوای سرد و رسانیدن میوه‌ها [تولید میوه گلخانه‌ای]،

⁴ میرزا ابوالحسن خان ایلچی، حیرت‌نامه، به کوشش حسن مرسل وند (تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، 1364)، ص 48.

- آزادی و رفاهیت [و] امنیت [ی که] دارند و هرچه می‌خواهند می‌گویند،

- رسم آزادی،

- اختراع اسباب مختلف برای تسهیل کشاورزی،⁵ و....

اگرچه مشاهده اختراعات و عجائب و غرائب و بدایع بر حیرت میرزا ابوالحسن‌خان می‌افزود، اما تأثیر چندانی بر نحوه تفکر و ادراک وی برجا نمی‌گذاشت. زیرا، وی همه چیز را از پس دستگاه فکری خویش می‌دید که همچنان در مدار مناسبات فرهنگی و تمدنی دوران کهن سیر می‌کرد و لاجرم درکی از ظهور تمدن جدید و شئون مختلف آن نداشت. به دلیل درنیافتن تفاوت‌های بنیادین و مبنایی تمدن جدید با تمدن‌های قدیم، مشاهدات جدید را با مشاهدات قدیم هم‌سان می‌انگاشت. از این‌رو، آن‌چه وی می‌دید، امور پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر بود که حاصل تفاوت فردی و شخصی استادان و سیاستمداران انگلیس با هم‌تایان آن‌ها در سایر ممالک بود. بنابراین، براساس درک وی، تفاوت‌های ملاحظه شده ربطی به اساس و بنیان‌های جامعه نداشت، بلکه، افراد با یکدیگر متفاوت بودند. او «عقل معاش» آن سرزمین را در «سرحد کمال»⁶ یافته بود و با مشاهده صنایع و کارخانجات و اختراعات آنان به نیکی خبر می‌داد که «فکر ایشان غالب اوقات در اختراع تازه‌ایست»⁷، اما قادر به فهم تغییرات بنیادین ناشی از آن اختراعات در اوضاع جهان و روابط و مناسبات بین‌الملل نبود. زیرا، چنان که اشاره شد، تفاوتی بین جهان قدیم و جدید ملاحظه نمی‌کرد. به عنوان مثال، در فهم و نظر وی آن‌چه که از صنعت انگلستان شایسته انتقال به ایران بود، در این بیان خلاصه می‌شد: «من با یاران گفتم شاهنشاه ایران طالب ارباب صنعت می‌باشد، به تخصیص اعتقاد تامی به صنعت میناکاری دارد. اگر استاد میناکار با ما سفر ایران اختیار می‌نمود، بسیار بجا و مناسب بود»⁸

ایلچی نه تنها از صنعت جدید چیزی در نمی‌یافت، بلکه، به رغم لطمات و صدمات وارد شده به قشون و مردم ایران توسط ارتش مدرن روسیه، قادر به درک تفاوت ارتش مدرن و قشون قدیم و علم جنگ هر یک از آن دو نبود. وقتی سر دیوید ونداس-

⁵. همان، ص 119، 124، 150، 149، 180، 183، 192، 193، 359، 237، 229، 287، 305، 316، 319، 323.

⁶. ایلچی، حیرت نامه، 221.

⁷. همان، 360.

⁸. همان، ص 184.

«سپهسالار کل سپاه انگریز» - گفت که در پی تألیف کتابی در «تعلیم جنگ پیاده و سوار» برای عباس میرزا است، با استغنائی جاهلانه گفت «الحال آن ولیعهد بی‌محال در فنون لشکرکشی و دشمن‌کشی اسفندیار روزگار است. اما، کتاب فرستادن شما باعث ازدیاد و داد می‌گردد.»⁹

بنابراین، ابوالحسن خان ایلچی با مشاهده «فسحت خیال ایشان» اعم از سیاستمدار و کارگزار دولت و «دارا بودن عقل معاش در سرحد کمال» و «صنعت و نیرنگ استادان»، صرفاً، برتری افراد را ملاحظه می‌کرد و در ملاحظه برتری نظام سیاسی، اداری، و نظامی جدید، نظام تولید ماشینی و غلبه آن بر صنعت دستی قدیم نابینا و از درک مناسبات مبتنی بر آن عاجز بود. به همین دلیل، از ملاحظات و مشاهدات وی هیچ‌گشایشی حاصل نشد و اطلاعات و اخباری که از اروپا منتقل کرد، راه جدیدی پیش پای جامعه و حاکمیت قاجار برای رهایی از دو مسئله اساسی پیش‌رو، یعنی تهدیدات قدرت‌های استعمارگر و فروپاشی ارکان تمدن قدیم و سقوط در دام دوگانگی تمدنی، ارائه نداد.

با این وصف، ابوالحسن خان در سال 1229 قمری در سمت ایلچی‌گری رهسپار روسیه شد. دلیل‌السفر، شرح گزارش این سفر است که به رغم اشتهار به نام وی، توسط محمد هادی علوی شیرازی منشی او نوشته شده است.

اما علیرغم این که علوی، برخلاف ایلچی، برای اولین بار وارد خاک اروپا می‌شد و با توجه به این که پیشرفت‌های روسیه با انگلستان قابل قیاس نبود، درک وی از اوضاع جهان جدید بسی فراتر از ایلچی بود. وی در شهر تول پس از ملاحظه کارخانه بزرگ اسلحه‌سازی، ضمن توصیف مفصل از مراحل عملیات صنعتی در تولید سلاح، به طرح تفاوت‌های بنیادین تکنولوژیک اروپا و ماوراء اروپا پرداخت:

در این کارخانه‌ها، چرخ‌ها و اسباب‌ها هست که خود به خود گردش می‌کند و پای هر دستگاهی استادی نشسته، چیزی می‌سازد و اصل این‌ها از یک کوره آتش و خمره آهنی آب است که از بخار آن هزار بلکه دو هزار چرخ و دستگاه گردش می‌کند و

⁹. همان، ص 185.

احتیاج به آدم ندارد و این مقوله چیزها از تحریر و تقریر چندان دستگیر نمی‌شود و موقوف به دیدن است.¹⁰

علوی تولید سالانه صد و پنجاه هزار تفنگ و اسباب دیگر در کارخانه مزبور را توصیف و هوشمندانه به نقش کوره آتش و خمره آب گرم در تولید انبوه و جایگزینی قدرت ماشین بخار به جای قدرت عضلات انسان، اشاره می‌کند و می‌نویسد، در غیر این صورت «پنجاه هزار عمده هم این کارخانه‌ها را کفاف نمی‌داد.»¹¹ وی فراتر از درک حسی، مشاهده صرف، ارائه توصیف و اظهار حیرت، به دریافت‌های جدیدی رسید که آن را در استنتاج مهمی بیان کرده است. استنتاجی که البته در این موضع صورتی خام دارد، اما بعدها، چنان که توضیح داده خواهد شد به یکی از ارکان اساسی آگاهی ایرانیان درباره اوضاع جهان جدید تبدیل شد. این نکته چیزی جز توجه به فرآیند و سازوکار نوسازی در روسیه نیست:

این عمل را در میان ایشان، شخصی انگریزی برپا داشته و حال ملازم پادشاه اروس شده، و این کارخانه‌ها تمام به دست آن [او] است، و الا اروس خود صاحب این گونه افکار و اعمال نیستند. آن چه از این مقوله امورات در میان ایشان برپا شده، از جماعت انگریز است که به ولایات آن‌ها آمده، هر یک هر حرفه که داشته‌اند به آن‌ها آموخته‌اند و بالفعل هم در کارند.¹²

برخلاف میرزا ابوالحسن خان، علوی همان‌گونه که خود اشاره می‌کند با فراروی از مشاهده و ادراک صرف حسی، مقدمات قابل توجهی برای مواجهه و درک مسائل اساسی به دست می‌آورد:

به خاطر رسید که هرگاه هر روزه در روزنامه به تحریر شرح امورات اتفاقیه پردازد، تفصیل اساس سلطنت و مملکت‌داری و آئین و قانون روسیه و وضع اصل شهر پتربورغ و سایر گزارشات [کذا] و بناهای روس، به کلی از نظر خواهد رفت و حال

¹⁰. میرزا ابوالحسن خان ایلچی، *دلیل السفر*، به قلم محمدهادی علوی شیرازی، به کوشش محمد گلبن (تهران: دنیای کتاب، 1363)، ص 79.

¹¹. همان، ص 80.

¹². ایلچی، *دلیل السفر*، ص 80.

این که مطلب اصلی و مقصد کلی در این رساله، مطلع بودن از همین فقرات است.¹³

معنای اشاره مذکور این است که علوی شیرازی به عنوان مأموری دولتی بر آن است تا به عنوان نماینده ایران، با شناخت شیوه سلطنت و کشورداری در روسیه و بناهای سلاطین روسیه، دریابد چه تغییراتی در روسیه ایجاد کرده‌اند و رمز تفوق آنان بر ایران و عثمانی و دیگران در چیست؟ از این رو، می‌کوشد در ده مقاله دریافت خود را از شالوده جامعه روسیه ارائه دهد. از منظر نظر این مکتوب؛ مقاله نخست مهم‌ترین مقاله به شمار می‌آید. زیرا، وی به بازتاب دگرگونی‌های اساسی در روسیه تأکید می‌ورزد و سه نکته اساسی را مورد بررسی قرار می‌دهد:

- یکم، خروج از ملوک‌الطوایفی و نیل به یکپارچگی ارضی و سیاسی.
- دوم، نوسازی روسیه یا به تعبیر وی «آموختن نظام فرنگی».
- سوم، برآمدن روسیه و تبدیل آن به قدرتی بزرگ و حملات پیاپی به ایران از عصر صفویه به بعد.

با خبر شدن از اوضاع روسیه و چگونگی تحولات سریع در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اگرچه در وهله نخست و در دستگاه فکری متعلق به فرهنگ و تمدن قدیم، به مثابه آثار و مآثر پادشاهی بزرگ به نام پطرکبیر فهمیده می‌شد و بالطبع از زاویه نحوه ورود روسیه به تحولات دنیای مدرن مورد توجه قرار نمی‌گرفت، اما، اهمیت این آگاهی از آن‌جا ناشی می‌شد که زمینه‌ساز آگاهی تاریخی ایرانیان از تحولات جهانی به شمار می‌آمد؛ اگرچه، روند تبدیل این نطفه به جنین، بسیار طولانی و تولد نوزاد از همان آغاز با بحران همراه بود. بنابراین، آن‌چه که در نوشته علوی از اهمیت بی‌چون‌وچرایی برخوردار است، تأکید چند باره وی بر فقر ماده تأسیس تمدن و به ویژه تمدن جدید در میان روسهاست. اما، به رغم این فقر ماده، آن‌ها به سرعت در مسیر تمدن جدید به پیش می‌تازند: «این طایفه خود ماده نداشتند که توانند اختراع نظامی یا صنعتی کرده باشند و هر بنایی که گذاشته‌اند، از یورپ کسب کرده‌اند و آموخته‌اند»¹⁴.

¹³. همان، ص 132.

¹⁴. ایلچی، دلیل السفر، ص 181.

اشارات مکرر علوی در این باره، معنای دیگری جز دریافت وی از فاصله تمدنی میان روسیه با دیگر دول اروپایی مثل انگلیس، فرانسه، آلمان، نمسه (اطریش)، و ایتالیا تا پیش از ظهور پترکبیر ندارد. اما، ترویج صنعت در میان روس‌ها با آغاز فرایند نوسازی یا به تعبیر علوی «جاری کردن نظام فرنگی»، توسط پترکبیر و تداوم آن توسط جانشینان او، از جمله کاترین مشهور به خورشید کلاه، به کاهش فاصله مذکور منجر نشد. علوی، با توجه به این نکته، می‌نویسد: «از آن وقت تا حال ... تمام نظام فرنگ را در میان خود جاری کرده‌اند. اما ظاهر آن‌ها چنین است و باطن به همان قسم جنگلی اول خود باقی هستند.»¹⁵

بالطبع علوی، نیز، مثل همه ایرانیانی که به تازگی با تمدن جدید مواجه شده بودند، فاقد آگاهی‌های مقدماتی نظری و عملی لازم برای توضیح و تبیین علل یا دلایل ظهور تمدن جدید در اروپای غربی و ظهور نکردن آن در سایر نقاط جهان از جمله روسیه بود، اما، نکته مهم در اشارات وی، درک وی از تلاش بی‌حد و حصر روس‌ها در پرکردن شکاف مزبور از مجرای انتقال تمدن جدید بود. راهی که با پتر کبیر آغاز شد، اما، با مرگ او خاتمه نیافت. زیرا، با نهادینه شدن و استمرار، به آیین مدنی روس‌ها تبدیل شد. چندان که، از دیگر اروپائیان پیش افتادند: «اصل مطلب این است که آنچه مشخص می‌شود، جماعت اروس از یورپ دیگر بیش‌تر در بند آبادی مملکت و کثرت و جمعیت و آموختن هر حرفه و هر چیزی می‌باشند و اخراجات بسیار می‌کنند که هر چیزی که هر جای عالم است، آن‌ها نیز آموخته و خود به عمل آورده باشند.»¹⁶

به رغم چنین دریافتی که چند گام به جلو محسوب می‌شود، علوی درک درستی از مسئله ندارد و میان دوران قدیم و جدید سرگردان است. از یک سو، با شیفتگی از تحولات و پیشرفت سریع روسیه سخن می‌گوید و از دیگر سو، قادر به تبیین نسبت جامعه کهن ایران با وضعیت جدید روسیه و دیگر دول اروپایی صاحب تمدن مدرن نیست. به عبارت دیگر نحوه مواجهه وی با صنعت و دیگر نهادهای مدرن روسیه، بیان‌کننده این حقیقت است که وی قادر به دریافت ضرورت‌ها و الزامات دوران جدید نبوده‌است. زیرا، به رغم مشاهده گسترش

¹⁵. همان، ص 181.

¹⁶. ایلچی، دلیل السفر، ص 225.

روزافزون سلطه دول استعمارگر و صاحبان تمدن جدید بر جامعه ایران و تغییرات ناشی از آن، در آرزوی ورود دستاوردهای تمدن جدید به ایران بود. وقتی که برای نخستین بار در اتاقی بخاری‌دار نشیمن ساخت، نوشت: «کاش این طریق پیچ و بخاری در ایران مصطلح می‌شد.»¹⁷ همچنین، پس از مشاهده یک کارخانه بزرگ ریسمن ریزی، از زبان ایلچی، نوشت:

در ملاحظه این دستگاه و چابکی آن که در دقیقه این قدر پنبه را ریسمن تاب می‌دهد و آماده می‌نماید حیرتی برهمگی دست داده، الحق جای حیرت هم داشت. صاحبی ایلچی فرمودند که کاش چنین اساس و دستگاهی در مملکت ایران خاصه در اصفهان برپا می‌شد که به این سهولت در روزی این قدر پنبه را ریسمن به این صفا و نزاکت کرده باشد.¹⁸

به این ترتیب ایلچی و منشی‌اش - علوی - همچنان مستغرق در حیرت بودند و مشاهدات آنان همچنان در مرتبه ادراک حسی متوقف شد و راهی فراروی جامعه نگشود. به رغم مشاهده مکرر صنایع نظامی و فنون جدید، که با اتکاء به قدرت ماشین بخار انبوه محصول را تولید می‌کرد، تأثیری در ذهنیت آنان و دریافت ضرورت انتقال صنایع جدید، به عنوان کلیت شیوه و فنون تولید، برجا نگذاشت.

اثر مکتوب بعدی که در افزایش آگاهی ایرانیان از اوضاع آن روز جهان جدید نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد، سفرنامه میرزا صالح شیرازی - یکی از اعضای پنج نفره نخستین گروه محصلان اعزامی به اروپا - یا به تعبیر مجتبی مینوی «نخستین کاروان معرفت» بود که یک سال پس از میرزا ابوالحسن خان ایلچی از طریق روسیه عازم انگلستان شد.

این گروه علاوه بر مشاهده اوضاع روسیه از نزدیک، در سن پترزبورگ با هیئت همراه ابوالحسن خان ایلچی ملاقات کرد و در ایام توقف در آنجا، از اطلاعات ایلچی و همراهانش درباره روسیه بهره‌مند شد. اگرچه میرزا صالح درنگ کمتری در روسیه داشت، اما، با آموختن سفرنامه‌نویسی از سرگور و ویلیام اوزلی و به عنوان محصل و طالب علم رهسپار فرنگ، با

¹⁷. همان، ص 72.

¹⁸. همان، ص 224.

دقت نظر بسیار بیشتری به امور نگریست. چنان که، اطلاعات ثبت شده توسط وی از نظر کمی و کیفی، با دو سفرنامه ایلچی قابل قیاس نیست. افزون بر تفاوت مذکور، میرزا صالح درک تاریخی وسیع‌تری از ریشه‌های تغییرات و تحولات روسیه و تاحدی اروپای غربی به دست آورد؛¹⁹ آگاهی‌هایی که نخستین آگاهی‌های ایرانیان درباره سیر تاریخی تحولات اروپا را شکل می‌دهد.

میرزا صالح، همچون علوی شیرازی، از نقش معلمان و مربیان انگلیسی فرانسوی و... در انتشار علوم و فنون به نیکی آگاه شد و وجه تاریخی آن را این‌گونه برجسته کرد:

اگر ملاحظه به تواریخ روسیه نمائیم، حیرت بر حیرت می‌افزاید که در هنگامی که پطر بزرگ به تخت رسیده الی حال، یوماً فیوماً، اناً فأنناً انتشار علوم و هنر و کسب و صنعت در این ولایت در تزايد است و همیشه ارباب صنایع از فرنگستان به این ولایت آمده، مشغول به شغل شده و هر یک از پادشاهان به خصوصه الکزندر-پادشاه هذه السنه - همت غریبی گماشته‌است که ترقی معقولی، زیاده از آن چه یافته‌است، به ولایت خود داده باشد.²⁰

این که پادشاه معاصر فتحعلی‌شاه، «همت غریبی گماشته» بود تا کشورش در طریق ترقی با سرعت به پیش رود، نکته بسیار مهمی بود. تا آن‌جا که «ارباب مشورتخانه» با ملاحظه صدور مواد خام و «جناس ساخته»، در پی ایجاد صنایع مربوطه برآمدند و «مجدداً... [در] آوردن عملجات و ارباب صنایع کوشیده، در این سال چهل و دو نفر از اوستادان آهنگر و آتش کار [را] از فرانسه به این ولا آورده‌اند و علی‌الدوام در صدد ازدیاد عملجات و ارباب صنعت هستند.»²¹

اما ابوالحسن‌خان ایلچی، علوی شیرازی، و میرزا صالح، به رغم مشاهده امور بدیع و به تعبیر خودشان حیرت‌انگیز و افزایش قدرت روسیه در عرصه‌های مختلف و افزایش فاصله

¹⁹ . برای نخستین بار، میرزا صالح با مشاهده کتابی در تاریخ روسیه به قلم ویلیامسون در دست معلم زبان انگلیسی ایلچی، به مطالعه تاریخ اروپا روی آورد.

²⁰ . میرزا صالح شیرازی، مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح (تهران: نگاه معاصر، 1387)، ص 197.

²¹ . شیرازی، ص 197.

تمدنی با ایران، از طرح پرسش‌های بنیادین خودداری کرده‌اند. به عبارت دیگر، اینان در هنگام مواجهه با مسائل مختلف، با توقف در مرحله دیدن و شنیدن، مراحل طبیعی شناخت انسانی را - از «چه هست» تا «چه باید کرد» - طی نکردند و در نتیجه نتوانستند به طرح صریح و جدی این پرسش بپردازند که چرا جوامع مزبور، تمدنی متفاوت از تمدن‌های کهن به وجود آورده و به آن مرتبه تمدنی نائل شده‌اند؟!

طرح این پرسش می‌توانست افق جدیدی را از دید و آگاهی تاریخی در باره نحوه ظهور تمدن جدید و نسبت آن با تمدن‌های شرقی، فراروی ایرانیان بگشاید. اما با بی‌توجهی و غفلت از این پرسش ذاتاً تاریخی، مسئله به درک رایج از تاریخ یعنی سال وقوع حوادث و نقش سلاطین و بزرگان در حوادث تقلیل یافت. براساس این درک، اگر چه نخستین گام‌ها برای تغییر در فرهنگ و تمدن روسیه، توسط ایوان مخوف²² برداشته شد، اما، این پطر بود که نظام فرنگی را در روسیه جاری کرد. وی پس از ملاقات با فرانسیس لیفورت - از همراهان سفیر سوئیس - در 1695 و درک تفاوت‌های فراوان میان روسیه و دیگر دولت‌های اروپایی، درصدد چاره‌جویی برآمد. لیفورت، در هنگام خداحافظی به پطر گفته‌بود: «...نه دولت شما را می‌توان دولت نامید و نه ولایت شما را ولایت. بلکه، درنظر من بالفعل مردم روسیه حیوانند...»

[پطر] از راه انصاف و مردانگی سر نیپچیده و عرایض او را معلل به غرض ندانسته، بلکه، مشعر بر خیرخواهی دانسته و اقرار به قول او کرده، فوراً، در صدد چاره کار خود، دامنی به کمر زده، مصمم به تعمیر کار گردیده و این معنی را یقین نموده که مادامی که ولایت فرنگستان را ندیده، نمی‌تواند تبعی از آن‌ها و ولایت آن‌ها نماید.²³

ترجمه این فقره از تاریخ روسیه و نقل آن توسط میرزا صالح در حقیقت همان انتظاری است که از وی و همقطاران وی به عنوان چشم و گوش و دیده‌بان یک کشور شکست خورده در جنگ می‌رود. یعنی فراروی از ادراک حسی صرف و ورود به عرصه مقایسه و استنتاج عقلانی و درک نسبت تمدن جدید با تمدن قدیم ایران و خطراتی که در آن شرایط ایران را تهدید می‌کرد. یعنی همان کاری که پطر انجام داد.

²². همان، ص 203.

²³. همان، ص 209.

پطر با اطلاع از معایب و نواقص موجود در ارکان جامعه روسیه در پی «چاره کار» و «تعمیر» خرابی‌ها برآمد. اما، این امر چگونه ممکن بود؟ پطر با اطلاع از تحولات اروپای غربی و توفیقات آن‌ها در حل مسائل متعدد و مختلف اجتماعی با الگوهای مشخصی روبرو بود. طبعاً پطر از مقدمات نظری و فکری تحولات اجتماعی و راهی که اروپای غربی در تأسیس تمدنی جدید و متفاوت در پیش گرفته بود، بی‌خبر بود و صرفاً از دستاوردهای قابل مشاهده و توفیق آن‌ها در حل مسائل مختلف اجتماعی، تولید سلاح آتشین، و ایجاد ارتش منظم مدرن آگاهی یافته بود. در نتیجه، در پی حل مسائل اجتماعی سرزمین خویش بر پایه الگوگیری از تجربه تاریخی و عملی اروپای غربی بود. اگرچه در هنگام سفر پطر به اروپای غربی در 1698، هنوز انقلاب صنعتی و صنعتی شدن جوامع مذکور تحقق نیافته بود، اما، تحولات سیاسی، اداری، صنعتی، اقتصادی، و فرهنگی و اجتماعی اروپای غربی آن چنان چشمگیر بود که پطر آن‌ها را به مثابه الگویی موفق و منحصر به فرد در حل مسائل اجتماعی به کار گیرد.

میرزا صالح با ارائه اطلاعات و آگاهی‌های تاریخی از اوضاع روسیه و رمزگشایی از قدرت و سیر آن کشور از وضعیت نامطلوب به وضعیت مطلوب، از سویی، به انعکاس تحولات همه جانبه روسیه می‌پردازد و از سوی دیگر، پطر را به عنوان یک الگو، در ایجاد تحولات اجتماعی از بالا، معرفی می‌کند. وی با ورود به انگلستان و مطالعه تاریخ و ریشه‌یابی تحولات آن کشور، نمونه دیگری از کشورهای موفق در خروج از زندگی «مثل بهائم»²⁴ را ارائه داد:

چون تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده و طریقه شرع و آئین ولایت‌داری این ولایت را خوانده‌ام و آنچه استنباط نمودم، این ولایت هم مثل سایر ولایات عربستان و غیره، مردمان شریر و مفسد و خون‌ریز بوده و از چهارصد [سال] قبل، الی حال مردم روی به طریقی نموده‌اند، بالفعل این را بهتر از همه ممالک ساخته‌اند. هر یک از پادشاهان، به وسیله‌ای از وسایل، درصدد تربیت و ترقی مردم برآمده‌اند. [در نتیجه]، «به مرور دهور این ولایت ترقی یافته [است].»²⁵

²⁴. شیرازی، ص 297.

²⁵. شیرازی، ص 296.

این ترقی به رغم حفظ آزادی در نهایت انتظام بود، چنان که وی بیان می‌کند:
 ولایتی به این امنیت و آزادی که آن را ولایت آزادی می‌نامند و در عین آزادی به
 نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه، کلاً موافق نظام ولایتی مقید
 هستند و هرکدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نموده مورد تنبیه
 می‌شوند. نه احدی را یارای انحراف است و در عین آزادی، به نوعی مردم، صغیراً و
 کبیراً، مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یارای مخالفت نیست، مگر این که
 مورد تنبیه شود.²⁶

این توضیحات مفصل، دربارهٔ تاریخ، جامعه، و نهادهای مختلف جامعهٔ انگلستان، نخستین
 آگاهی‌ها را از تاریخ تحولات انگلستان در دوران جدید ارائه می‌دهد.

اگرچه میرزا صالح موضع آشکار و روشنی در برابر اوضاع مزبور ندارد، اما، ناخواسته با
 توصیف صورتی متفاوت از اقتصاد، سیاست، اجتماع، و فرهنگ که حاصل کوششی
 طولانی و فرایندی تاریخی بوده است، الگوی دیگری از «آئین ولایت‌داری»²⁷ ارائه
 می‌کند. او می‌نویسد: «قواعد دولت‌داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود
 انگلند. به این معنی که هیچ کدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این
 قسم مرتب. سال‌ها جان‌کنده و خون‌ها خورده و ریخته‌اند تا این که به این پایه
 رسیده‌اند.»²⁸

بدین سان، می‌توان مدعی شد که میرزا صالح با ارائهٔ اطلاعات مذکور از جوامع اروپایی،
 به ویژه روسیه و انگلستان، به نوعی افق‌گشایی تاریخی دست زده است و تلاش مستمر این
 جوامع را در سیر از وضعیت نامطلوب به شرایط مطلوب، آشکار می‌سازد. اما، اقامت طولانی
 وی در انگلستان و کسب آگاهی‌های مختلف از شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و
 فرهنگی دربارهٔ دشمنان، رقیبان و طرفین روابط و مناسبات با ایران، باعث نشد که میرزا
 صالح بتواند نسبت و رابطهٔ جدید به وجود آمده بین ایران و آن دولت‌ها را بیان کند؛ در نتیجه
 نتوانست نگاهی ناظر به آینده داشته باشد.

²⁶. همان، ص 6-295.

²⁷. همان، ص 296.

²⁸. همان، ص 429.

گزارش بعدی، سفرنامه حسین‌خان آجودان باشی است که در سال 1254 قمری به اروپا رفت و از ایتالیا، اطریش، آلمان، فرانسه، و انگلستان دیدار کرد.²⁹ این اثر توسط میرزا عبدالفتاح گرمرودی منشی هئیت به رشته تحریر درآمده است. این سفرنامه اگر چه ده سال پس از سفرنامه خسرو میرزا نگاشته شده است، اما، از حیث اهمیت و مرتبه ادراک، با آن قابل قیاس نیست.

صرف نظر از گزارش‌های مربوط به اقدامات هئیت، دو نکته در این سفرنامه از اهمیت برخوردار است.

اول، توجه به صنایع نظامی و معیشتی، علوم و فنون، مراکز علمی و آموزشی که آگاهی‌های آن همانند مطالب اسلافش بیان شده است: «...بالجمله در ممالک فرنگستان همه، علی قدر مراتبهم، اساس تربیت را از حیثیت تعلیم و تعلم، چه در علوم شریعت و فنون حکمت و چه قانون اهل حرفت درباره عساکر دولت و رجال ملت به وضعی ترتیب داده، بساط ترغیب و تشویق را چیده‌اند که ما فوق ندارد.»³⁰ وی نیز به رغم مشاهدات مذکور، قادر به استنتاج عقلی و دریافت تفاوت‌های اساسی میان تمدن قدیم و جدید نبود و مسئله را ناشی از تفاوت میان افراد می‌دانست، نه ناشی از تفاوت میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها. به عنوان مثال پس از مشاهده پل عظیم احداث شده بر رود تایمز و پرسیدن درباره علت احداث چنین پل پرهزینه‌ای، با این‌که به کاربردهای نظامی و اقتصادی و تجاری آن توجه می‌کرد، مهمترین علت را در میل انگلیسی‌ها به اختراعات عجیب و غریب می‌داند: «چون دولت و ملت انگریز همیشه طالب این معنی هستند که به قدر امکان چیز غریب و عجیبی اختراع کرده احداث نمایند تا در کل عالم مشهور شده باعث نیکنامی شوند، لهذا، متحمل این همه اخراجات شده همان پل را که در عالم نظیر ندارد

²⁹ در حد فاصل سفر هئیت خسرو میرزا به روسیه تا آغاز صدارت امیرکبیر، گزارش دیگری از اروپا با عنوان سفرنامه رضا قلی میرزا نایب‌الایاله - پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما و نوه فتحعلی شاه - به قلم آمد. نویسنده این گزارش پس از شکست و دستگیری پدرش توسط محمد شاه به علت ادعای سلطنت در سال 1250 قمری، به همراه دو برادرش به انگلستان گریخت. اما، به دلیل این‌که سفرنامه و گزارش وی سال‌ها پس از قتل امیرکبیر در دسترس ایرانیان قرار گرفت، در نتیجه، نمی‌تواند از منابع آگاهی امیرکبیر از اوضاع اروپا و تمدن جدید به شمار آید.

³⁰ حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی، سفرنامه آجودان‌باشی، تحریر عبدالفتاح گرمرودی، به کوشش محمد مشیری (تهران: اشرفی، 1356)، ص 368.

ساخته‌اند.³¹ در جای دیگر این دلیل را این‌گونه بیان می‌کند: «انصافاً اکثری از اهل ممالک فرنگستان مردمان زرنگی هستند و اغلب اوقات برای جلب نفع دنیوی بعضی اساس‌ها چیده در ضمن آن منفعت کلی می‌برند که هرگز در قوه اهالی سایر ممالک نیست.»³² بنابراین، با توجه به دریافت عبدالفتاح گرمودی از مشاهدات مذکور، به طبع، آنچه که به ذهن وی خطور نمی‌کرد، پرسش از نسبت بین وضعیت مذکور با اوضاع سایر ممالک جهان، از جمله ایران، بود.

دوم، توجه به قدرت انگلستان در کشورگشایی و تصرف دیگر ممالک است. وی درباره هند می‌نویسد: «... جماعت انگلیس چنان که مشهور است به هزار گونه تدبیر و لطائف‌الحیل مداخله به ملک آن‌ها به هم رسانیدند.»³³ اما، عبدالفتاح گرمودی با توجه به آشکارترین لایه سیاست یعنی مکر و حيله در معامله با دول دیگر، قادر به درک مبانی مادی و تکنولوژیک قدرت انگلستان و دول اروپایی نبود. اگرچه یکی از اهداف اصلی سفر آجودان‌باشی، استفاده از استعداد علمی و نظامی و فنی از فرانسه بوده‌است.³⁴

گرمودی و آجودان‌باشی به عنوان نمایندگان حکومت ایران، با توجه به الزام و ضرورت، شرایط جدید نوسازی سپاه و اسلحه را درمی‌یافتند. اما، قادر به تبیین مبانی مادی قدرت دول بزرگ استعمارگر نبودند. از این‌رو، با وارونه دیدن مسئله و جابه‌جایی علت و معلول، مسئله را به صرف حيله‌گری و مکاری تقلیل داده‌اند.

بنابراین، دریافت‌های حسی صرف نه به پرسش‌های عقلی تبدیل می‌شد و نه راهی به تولید مفاهیم جدید در جهت توصیف و تصویرسازی مناسب از مشاهدات می‌یافت. تا این زمان مفهوم تولید شده در جریان جنگ‌های دوره اول ایران و روسیه، یعنی «نظام و نظام جدید»، همچنان کانون محوری و چارچوب اساسی فهم ایرانیان از تمدن جدید را تشکیل

³¹. همان، ص 384.

³². آجودان‌باشی، ص 398.

³³. همان، ص 466.

³⁴. «...در باب مأموریت ایلیچی از دولت فرانسه به دولت علیّه و آوردن معلم و ارباب صنایع و معامله تفنگ و سایر اسلحه حربه آن‌چه ممکن بود اهتمام نمود تا این که دولت فرانسه جناب کونت سرسی را به جهت ازدیاد روابط دوستی به رسم سفارت بزرگ مأمور و سه نفر معلم توپچی و دو نفر معلم سواره و پنج نفر معلم سرباز با یک نفر کماندان از افواج نظام خود ممتاز و قرارداد کردند که تا مدت هشت سال به ملازمت دولت علیّه ایران اقدام کنند.» نک: همان، ص 469.

می‌داد. نظام، پنجره‌ای بود که افق دید ایرانیان نسبت به تمدن جدید را معین می‌کرد. ساخت مفهوم نظام جدید در دوره مأموریت ژنرال گاردان در سپاه ایران، منظور و مقصودی جز بیان تفاوت ارتش ایران و روسیه و انجام نوسازی در قشون نداشت. از این پس، اطلاعاتی که توسط مأموران اعزامی به اروپا به صورت شفاهی و کتبی به دربار ایران منتقل شد، دامنه این مفهوم را از حوزه نظامی به حوزه اجتماعی و مدنی بسط داد و این دریافت را از جوامع اروپایی به وجود آورد که اساس جامعه و دولت آنان، نیز، بر نظام استوار است و همه چیز در آن جا مولود نظام است.

به طبع، چنین دریافتی از نظام با منافع و خواسته‌های دربار هم‌خوانی داشت. زیرا، راهکار مناسبی را با کم‌ترین هزینه در اداره کشور پیش‌روی دربار قاجار قرار می‌داد. اشاره‌های مکرر عباس میرزا به این مفهوم و توجه به جنبه اجتماعی و مدنی آن در نامه به امپراتور روسیه و امید به این که «بعد از فضل خدا به توجه آن عم اکرم تاجدار، همه بی‌نظامی‌های این مملکت با نظام شود»³⁵ دلیل واضحی بر تأیید مدعی مذکور است.

وقوع جنگ‌های دوره دوم ایران و روسیه و حضور مجدد مأموران دولت ایران در روسیه و ملاحظه تغییرات گسترده و پیشرفت روزافزون آن کشور در کمتر از دو دهه و نیم، فصل جدیدی را در آگاهی ایرانیان از اوضاع اروپا و رقیب و دشمن ایران به وجود آورد.

سفرنامه خسرومیرزا حاصل سفر هیئت ایرانی به سرپرستی خسرو میرزا- پسر عباس میرزا- برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به روسیه است که توسط میرزا مصطفی افشار «محرر» میرزا مسعود انصاری نگاشته شده است. این سفرنامه، صرفاً بازتاب مشاهدات منفعلانه نیست. بلکه، حاوی تفسیرها و استنتاجاتی جدی از اوضاع روسیه و نسبت و رابطه‌ای است که از این پس جامعه ایران با شرایط مذکور پیدا خواهد کرد. این تفسیرها و استنتاجات اگرچه به قلم میرزا مصطفی افشار نگاشته شده‌است، ولی، براساس اشاره‌های آشکار نویسنده و مندرجات کتاب، چیزی جز ثبت و ضبط حاصل مباحثه‌ها و گفتگوهای اعضای هیئت در مواجهه با نهادهای مختلف جامعه روسیه نیست که از آن میان است، این اشاره: «میرزا صالح

³⁵ میرزا مصطفی افشار (بهاءالملک) [تحریر]: سفرنامه خسرومیرزا (به پترز بورخ) و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه، به کوشش محمد گلبن، (تهران: کتابخانه مستوفی، 1349)، ص 146.

که هفت سال پیشتر ایام مأموریت به سفارت انگلیس در این جا سه روز توقف کرده بود، بیشتر از حمامی و چندخانه محقر چیزی ندیده بود. اکنون آبادی به حدی رسیده که او در شناختن عاجز و متحیر بوده است.³⁶

دامنه فعالیت روس‌ها در آباد کردن و یا نوسازی کشور، با استفاده از صنعتگران و متخصصان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اطریشی، و ایتالیایی، آن‌چنان شدت یافته بود که شگفتی میرزا صالح را به نسبت دیدار هفت سال پیش او از انگلیس، برانگیخت و دیگر همراهان نیز به تبع او شگفت‌زده شدند.

تحول در فهم و دریافت ایرانیان از آن‌چه می‌دیدند، به تدریج آشکار می‌شد. آنان به تدریج در می‌یافتند که آبادسازی و نوسازی، صرفاً به امور مادی و معیشتی محدود نمی‌شود، بلکه، کارکرد و نتیجه سیاسی دارد و با تغییر رابطه «رعیت و دولت»، انتظام و نظام اجتماعی را به سمت مطلوب سوق می‌دهد. مشاهده آرشیو دولتی و احترام به فرامین و احکام حکومتی و مقایسه آن با ایران، نویسندگان را با پرسشی جدی مواجه ساخت: «چرا میان طوایف مختلفه ایران که در عقل و ادراک بسیار تفوق دارند، این‌گونه کار معمول و متداول نباشد، دولت رعیت خود را تربیت ننماید. رعیت بر ارادت دولت نیفزاید.»³⁷ این نمود تدریجی در تحول درک و دید از اوضاع، چیزی جز حاصل نگاه مقایسه‌ای نیست که با فاصله گرفتن از ذهنیت انفعالی مطلق و رویکرد به ذهنیت نسبتاً فعال، مجال بروز پیدا می‌کند. می‌توان این دریافت را «خودآگاهی ناخودآگاه» نامید که برای فاعلان آن بسیار دردناک و جانگداز بود. زیرا، با فهم شکاف موجود میان ایران و سایر ممالک، به خصوص همسایه و دشمن شمالی، از بنیان‌های قدرت آنان پرده برداشته می‌شد و ناتوانی ایرانیان در شرایط جدید بیش از پیش آشکار می‌گشت. فاصله به گونه‌ای بود که وضعیت آنان برای مخاطب ایرانی بدون سابقه ذهنی، قابل توصیف نبود. از همین رو، پس از مشاهده کارخانه معظم اسلحه‌سازی شهر تول می‌نویسد: «تحریر تفصیل این کارخانه‌ها کسی را ممکن تواند بود که خود از اهل صنعت و قلم باشد و اقلماً هفته [ای] در آن جا به سر برده [باشد]. کاشکی دولت علیّه

³⁶. همان، ص 175.

³⁷. افشار، ص 180.

ایران چند نفر از جوانان کاردیده را برای تعلیم به این کارخانه‌ها می‌فرستاد که به خرج کم در زمان اندک، تحصیل انواع صنایع می‌کرد[ند].³⁸

چنین درک و دریافتی از شرایط پیش‌آمده و درک چرایی غلبه روس‌ها بر ایرانیان در طی دو جنگ، بدین معناست که هیئت خسرو میرزا کم‌کم به این نکته بسیار مهم توجه پیدا می‌کرد که در شرایط جدید تماشاگری ممکن نیست و لاجرم باید بازیگر بود و به همین دلیل نیز لزوم «تحصیل انواع صنایع» را خاطر نشان می‌ساختند. صنایعی که در آن‌ها «دستگاه‌ها به چرخ» وصل می‌شدند و با قدرتی غیرقابل تصور به تولید کالا می‌پرداختند. به عبارت دیگر ایرانیان با درک صرفاً نظامی و سپاه مدارانه از دول غربی فاصله می‌گرفتند و به سایر جنبه‌های قدرت آنان، از جمله تکنولوژی ماشینی به عنوان اساس قدرت مادی آنان، توجه می‌کردند. البته، منظور از «تحصیل انواع صنایع» صرفاً آموختن صنعتی تازه و جمع کردن آن با صنایع قدیم نبود؛ منظور اعضای هیئت جایگزینی صنایع جدید به جای صنایع قدیم بود. هیئت مذکور درکی از صنعت جدید پیدا کرده بود که به خوبی از عهده بیان تفاوت آن با صنعت قدیم برمی‌آمد. به بیان دیگر، تحصیل انواع صنایع چیزی جز یادگیری، ترویج، و تعمیم فنون جدید تولید، یا همان ماشین بخار به جای صنعت دستی، و پرکردن شکاف موجود در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی نبود.

به این ترتیب به صورت مبهم و ناروشن، نخستین تصاویر از جامعه صنعتی مدرن توسط گروهی از ایرانیان در حال شکل‌گیری بود. صنعتی که از یک‌سو، با تولید اسلحه مدرن و آتشین، لوازم و اقتضات قشون «با نظام مزید اقتدار دولت و رعیت» را فراهم ساخته و از سوی دیگر، با بسط و تحکیم قدرت دولت مرکزی و از بین بردن زمینه تعارض مدعیان مقام سلطنت، دوام سلطنت را در سلسله واحد تضمین کرده بود:

ای دریغ که در ملک ایران با وصف کمال قابلیت مملکت، در پی دوام سلطنت در سلسله واحد نباشند و به این سبب پادشاه به رعیت و رعیت به پادشاه دلگرم نشود و از ثمره این دلگرمی منظور پادشاه و رعیت بر مزید شوکت و دولت مقصور نگردد و از این منظور کلی امورات جزئی دیگر که همگی مقتضی وفور استحکام دولت باشد، به تقدیم نرسد.³⁹

³⁸. همان، ص 189.

³⁹. افشار، ص 216.

این اشاره کوتاه، اما، پرمعنا که بر درکی عمیق از تاریخ ایران استوار است ناگفته‌های فراوانی را در بطن خود پنهان ساخته‌است. آنچه که میرزا مصطفی افشار، محرر این سفرنامه، منظور کلی و آستن امور جزئی دیگر می‌نامد، چیزی جز دوام سلطنت در سلسله واحد نیست. اما این دوام چرا در روسیه ممکن شد نه در ایران؟ افشار مکرراً به نقش سلاطین روس در ایجاد قشون براساس نظام فرنگی، ایجاد مدارس، ترویج صنایع جدید، ترویج کشاورزی، تأمین امنیت، احداث شهرهای جدید و مهم‌تر از همه تربیت رعیت در علم، اخلاق و فن اشاره می‌کند و دوام سلطنت را نتیجه این امور می‌داند. بنابراین، دریغ خوردن از جاری نبودن این وضع در «ملک ایران با وصف کمال قابلیت» به معنای درکی مقدماتی از مقدمات لازم برای ارائه راهکار نجات دولت و رعیت ایران در شرایط جدید جهانی در قالبی از تلویح و تصریح در بیان است.

دریافت نقش علم در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی و تربیت مردم یک سرزمین از صدر تا ذیل و پدید آمدن «نظامی» از رفتار و کردار بر پایه پیروی از سنن و قوانین، واقعیتی قابل مشاهده بود که در روسیه تحقق یافته بود. به تبع این دریافت، افشار بسیار هوشمندانه و زیرکانه به استنتاج تاریخی از مضار و معایب فقدان علم در زندگی اجتماعی و تبعات ویرانگر آن در آشوب‌های سیاسی و اجتماعی و دست به دست شدن قدرت و نابودی ثروت جامعه می‌پردازد:

علم است که معارف را به تصریفات ایام سالفه و انقلابات قرون ماضیه آگاهی می‌دهد و ایشان را به احتراز از مواد اختلال مملکت وامی‌دارد. علم است که معارف را برحبّ وطن و آسایش و ایمنی متوطنین از شر دشمن که متضمن نیکنامی دنیا و ثنوبات عقبی است، دعوت می‌کند و به این وسیله غیرتی در عموم اهالی مملکت پدید می‌آید. علم است که معایب تجدید سلطنت و محاسن بقای آن را در سلسله واحد به معارف تعلیم می‌کند و برای حفظ امنیت، در این باب به کلمه واحده و هیأت مجتمعه بذل جهد موفور به تقدیم می‌رسانند. علم است که منافع و مضار مملکت از حیث تجارت و غیره و طریق جلب و دفع آن را تشخیص می‌دهد و به آن واسطه رونق ولایت و ثروت اهل مملکت روز به روز افزایش می‌پذیرد.⁴⁰

⁴⁰. افشار، ص 246.

محور سخنان میرزا مصطفی افشار بر علم و نقش آن در تأمین و تهیه لوازم و ضروریات تشکیل، دوام، و اعتلای جامعه سیاسی یا کشور است. آن‌چه که نویسنده از آن تحت عنوان «علم بر اوضاع عالم» یاد می‌کند، چیزی جز نگاه تطبیقی به تفاوت شرایط و اوضاع اجتماعی شرق و غرب یا تمدن قدیم و جدید نیست. اساس این تفاوت در برخورداری تمدن جدید از علم، خودنمایی می‌کند. ظهور این نحوه درک و سیر از پراکنده‌بینی و کثرت به وحدت، از فروع به اصول و از معلول به علت، امکان گذر از نگاه سطحی و ظاهرینی را به ملاحظه ارکان و پایه‌های تمدن جدید و قدرت دول اروپایی به صورت خاص، و از مجرا و مسیر لوازم و اقتضات آن به صورت عام، فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، درک تمدن جدید به مثابه یک کلیت متشکل از فنون، صنایع، قشون نظام‌دار، دیوان عریض و طویل اما قانونمند، نظام سیاسی بلامعارض و مورد حمایت مردم، به عنوان محصولات و نتایج غیرقابل تردید علم، چونان انقلابی در ذهن و فکر اعضای هیئت، زمینه مناسبی برای درک مسأله اصلی جامعه ایران، یعنی بحران شکاف عمیق تمدنی و نه صرفاً ضعف و ناتوانی نظامی، را مهیا می‌ساخت.

اما، راه حل این مسأله عظیم و بنیان‌افکن چه بود؟ این انقلاب ذهنی و فکری و آگاهی دردناک ناشی از آن، جز با عمل و اقدام مناسب در راستای تأسیس نهادهای پیش‌گفته و ایجاد تحول بنیادین در نهادهای جاری ممکن نبود. اما، از نظر تا عمل فرسنگ‌ها راه بود. زیرا، کم‌ترین نسبتی بین نهادهای تمدن قدیم جاری در ایران و نهادهای مشاهده شده توسط اعضای هیئت در روسیه وجود نداشت و در نتیجه زمینه ذهنی و عینی لازم برای نوسازی، مفقود بود. اما پتر کبیر در روسیه این راه را آغاز و به موفقیت نائل آمده بود.⁴¹

به این ترتیب، نتیجه‌گیری و تبیین تاریخ معاصر روسیه از منظر مصطفی افشار و سایر اعضای هیئت به کمال می‌رسد و از تحولات پرشتاب روسیه، رمزگشایی می‌شود. با توسل به

⁴¹ «نمونه این اجمال، تفصیل احوال پتر بزرگ است که به واسطه علمی که خود به اوضاع عالم به هم رسانید، اولاً از دولت‌های دیگر نوکرهای صاحب علم به خدمت خود دعوت کرد و در اندک زمانی میان اهل ولایت خود منتشر نمود. بالفعل طایفه‌ای که مثال وحوش و بهائم بودند، در مدت یکصد و بیست [و] اند سال مجموعه فنون و صنایع گشته و دولتی که آن‌ها فائزاً در تبدیل و تغییر بود، نظام و استحکام دایمی گرفته‌است و یوماً فیوماً در ترقی و تزاید است.» نک: همان، ص 246.

علم، روسیه از مرتبهٔ توحش⁴² و انحطاط ناشی از آن، خارج و به تأسیس تمدن صنعتی نائل می‌شود. اما این مسئله فقط به روسیه و اوضاع داخلی آن مربوط بود یا ایران، نیز، در این قضیه مدخلیت داشت؟

نه تنها در آن زمان، بلکه، کسانی تا انقراض قاجاریه و حتی دورهٔ پس از آن، نیز، می‌پنداشتند که ایران نیازی به پیشرفت‌های دیگران ندارد و هم‌چنان می‌تواند در مدار تمدن قدیم به حیات خویش ادامه دهد. پادشاهان قاجار در رأس این عده بودند. اینان نه تنها قادر به فهم سخنان میرزا مصطفی افشار نبودند، بلکه، مانعی اساسی در راه فهم سخنان وی و امثال او به شمار می‌آمدند. اما، افشار پاسخی اساسی و محکم، و البته تاریخی و ماندگار، برای آنان داشت:

حیف باشد که ما ترقی و نظام همسایهٔ خود را که در این مدت اندک تحصیل کرده‌است، به رأی‌العین ببینیم و هیچ به فکر این نباشیم که از برای ما هم چنین نعمتی دست دهد تا همیشه مغلوب همسایه نباشیم و در ولایت‌های غربت سرافکنده نگردیم. اسرای خود را که به اهل خیره و بخارا فروخته شده، در ولایت روس بندهٔ تجار آن دو شهر نبینیم. روزنامه‌نویس را ربطی ندارد که به این مقولهٔ امور پردازد، اما این بندهٔ ناچیز را هم به قدر قوهٔ خود تعصب دین و حبّ وطن است. به امید این که شاید به مزید قوت دین و دولت سودی بخشد، جسارتی می‌ورزد.⁴³

پاسخ میرزا مصطفی افشار بر دو کانون اصلی بنا شده است: «مغلوب همسایه بودن» یا مغلوبیت و «تعصب دین و حبّ وطن» که دو روی یک سکه به شمار می‌روند. رابطهٔ متقابل این دو کانون، رابطه‌ای متناقض است. زیرا، مادامی که در بر همین پاشنه می‌چرخد و همسایهٔ شمالی «أنا فأننا» در ترقی و تزاید است، مغلوب آنان خواهیم بود و مغلوب بودن به زوال دین و اضمحلال وطن منجر خواهد شد. بنابراین، ایران در بزنگاهی تاریخی و حساس قرار دارد. زیرا، «مغلوبیت در برابر همسایه» [ای] که در حال حاضر بخش‌هایی از ایران را ضمیمهٔ

⁴². لازم به ذکر است که کاربرد مفهوم توحش در این مقام به معنای داوری ارزشی در باب مردم و جامعهٔ روسیه نیست، بلکه صرفاً با استناد به نظر نویسنده و تلاش او در توضیح اوضاع روسیه، این مفهوم مورد استفاده قرار گرفته است و باز لازم به ذکر است که نویسنده، نیز، تحت تأثیر آراء نویسندگان اروپایی به استفاده از این اصطلاح، مبادرت ورزیده است.

⁴³. افشار، ص 198.

سرزمین خود ساخته‌است، از آینده‌ای دردناک خبر می‌دهد؛ آینده‌ای که به بلعیده شدن ایران توسط همسایه غالب شمالی منجر خواهد شد.

به این ترتیب نگاه ناظرانه صرف به تمدن جدید و فرآیند نوسازی در غرب و درک یکسان انگارانه و پراکنده‌بینانه و انفعالی از اجزاء و عناصر سازنده آن به درک کل‌نگرانه و متفاوت‌انگارانه تبدیل و به تصویری کمابیش یک‌پارچه و جامع‌الاطراف از تمدن جدید منتهی و در نهایت الگویی از نوسازی عملی را پیش‌رو قرار می‌دهد که می‌تواند راهنمای عملی مجریان فرآیند نوسازی باشد. اگرچه به تبع اوضاع، درک صنعتی، فنی، علمی، و اداری وجه غالب ادراک مزبور را تشکیل می‌دهد، اما، اهمیت زایدالوصف آن در درک نسبتی است که میان ایران و دیگران به خصوص همسایه شمالی پیش آمده‌است.

در این‌جا، تکرار این مطلب و تأکید مجدد بر این نکته لازم است که مطالب مندرج در سفرنامه خسرو میرزا، آراء شخصی نویسنده یا خسرو میرزا یا میرزا مسعود انصاری نیست. آراء مذکور، حاصل دریافت جمعی اعضای هیئتی است که یکی از اعضای آن میرزا تقی‌خان فراهانی - امیرنظام و امیرکبیر بعدی - بود. مورخان اصلی دوره قاجاریه با تعبیر مختلفی نظیر «بنیانی جدید»،⁴⁴ «ترقی دولت و ملت»،⁴⁵ «اصلاح بدن ملک و ترمیم روح»،⁴⁶ «قلب ماهیت اخلاقی»،⁴⁷ «مردکار»،⁴⁸ به اقدامات امیرکبیر و یا صفات او اشاره کرده و بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که امیر در پی افکندن طرحی نو بود. به تعبیر این مکتوب، وی در پی تأسیس نظام و تمدن جدید بود. نظامی که در پی برهم زدن روابط، مناسبات و نهادهای کهن و البته حاصل درکی بود که امیرکبیر به عنوان یکی از اعضای هیئت خسرو میرزا پس از مشاهده اوضاع و شرایط روسیه و اقدامات پطر کبیر در تأسیس تمدن جدید به دست آورد. امیرکبیر الگوی نوسازی خود را از جامعه روسیه به دست آورده بود که، با ترجیح منافع جمعی بر منافع

⁴⁴. رضا قلی خان هدایت، روضه الصفاى ناصرى، ج 15، به کوشش جمشید کیان‌فر (تهران: اساطیر، 1380)، ص 8449.

⁴⁵. محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای (اعتماد السلطنه)، صدر التواریخ، به کوشش محمد مشیری (تهران: وحید، 1349)، ص 213.

⁴⁶. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، گزارش ایران، به کوشش محمد علی صوتی (تهران: نشر نقره، 1363)، ص 75.

⁴⁷. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات (تهران: زوار، 1363)، ص 54.

⁴⁸. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اداری، اجتماعی ایران در دوره قاجاریه، ج 1 (تهران: زوار، 1371)، ص 69.

شخصی، در مدتی اندک مدار و مسیر تاریخ روسیه را تغییر داده بودند. او، نیز، می‌خواست برپایه این الگو در میسر تأسیس تمدن جدید گام بردارد. افشار، در سفرنامه خسرومیرزا، این تعبیر را چنین به کار برده‌است:

عزت و افتخار نه آن‌است که کسی برای نفس خود تحصیل کمال کند، بلکه، افتخار آن‌است که کمالات حاصله یک شخص، فراخور اندازه و قدر خود، موجب منفعت دایمی و ابنای جنس خود گردد. آن وقت اسم آن کمال را باقیات صالحات توان گذاشت و در دنیا و آخرت ثمره‌ای از آن می‌توان برداشت و به آن فخر توان نمود و بنای این مدارس در ممالک ایران به غایت سهل و آسان است. می‌توان از ارباب علوم فرنگ چند نفر را به ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجبای آن ملک تعیین نمود و آن‌ها را در آن‌جا جمع کرد و چند نفر از مردمان صاحب اخلاق را به سرپرستی آن‌ها تعیین نمود که هم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند و هم علوم فرنگ را از معلمین فرنگ.⁴⁹

بنابراین، نخستین قدم اساسی برای نجات کشور، تجهیز افراد جامعه به علم جدید است. زیرا، شرط مقابله با توانایی‌ها و علوم رقبا و دشمنان، اکتساب علم و توانایی لازم برای هموردی است. افشار در این باره معتقد است: «در این صورت برای دولت چه از سپاهی و چه از اهل قلم خدمتکارهای کامل و قابل به هم می‌رسد که به اوضاع عالم برسبیل تفصیل عالم و آگاه باشند. سپاهی را مانند سپاه سایر دولت‌ها نظم و ترتیب دهند، امور ملکیه را چون سایر ممالک منتظم دارند. از حسن تدبیر ایشان روزه‌روز بر رونق و آبادی مملکت می‌افزاید.»⁵⁰

راه‌کاری که میرزا مصطفی افشار برای خروج از بن بست و بحران ناشی از مواجهه و مقابله با تمدن جدید اروپایی ارائه کرده‌است، چیزی جز انعکاس راه طی شده توسط روسیه به عنوان کشوری که در ظهور تمدن جدید و تولید آن نقشی نداشته، نیست. اما، پس از مواجهه و مقابله با آن و درک تاریخی از شرایط پیش آمده، در تأسیس آن، به موفقیت قابل قبول رسیده‌است. در این شرایط، به طبع، الگوبرداری از روسیه موفق در اصول و قواعد

⁴⁹. افشار، ص 246.

⁵⁰. افشار، ص 247.

نوسازی و تأسیس تمدن جدید، قابل اعتمادترین راه‌کاری بود که در فراروی دولتمردان دوره قاجار قرار داشت. اما هشدارها و اعلام خطرهای مکرر امثال میرزا مصطفی افشار، مورد اعتنای دربار قاجاریه قرار نگرفت. دربار قاجار هم‌چنان با توهم امکان فرار از عرصه تمدن جدید، چونان تماشاگری منفعل به تماشای دگرگونی‌های پرشتاب و خیره‌کننده جهانی پرداخت.

مرگ محمدشاه و وجود رقبای مختلف در برابر ناصرالدین میرزا ولیعهد و ناتوانی وی در رسیدن به تاج و تخت، فرصتی استثنایی برای میرزا تقی‌خان فراهانی فراهم ساخت تا با تکیه بر مقام صدارت و جلب حمایت ناصرالدین شاه جوان علاوه بر اصلاحات از جنس قدیم به اصلاحات جدید یا نوسازی، نیز، همت گمارد. نوسازی‌ای که نه برپایه دفع شر و انفعال صرف، بلکه، با توجه به کلیت تمدن جدید و تأسیس آن برپایه الگوبرداری از روسیه و پطر کبیر صورت گرفت.

تاریخ‌نگاری رسمی دوره قاجار در این موضوع، یعنی آگاهی ایرانیان از تغییرات و تحولات جهانی، دارای کاستی‌های اساسی است و از ارائه اطلاعات لازم در این‌باره خودداری و در نتیجه به ارائه اطلاعات ناقص و در برخی موارد تحریف شده اقدام کرده‌است. اما، در همین اطلاعات ناقص به کرات و به تصریح و تلویح از توجه نخبگان به نقش پطر در تبدیل روسیه به قدرت بزرگ و جامعه‌ای صنعتی یاد شده‌است. اما، ایران با روسیه یک تفاوت اساسی داشت: پطر به عنوان پادشاه روسیه، به قول میرزا مصطفی افشار، با «علمی که از اوضاع عالم به هم رسانید»⁵¹ به خطراتی که از ناحیه تمدن جدید اروپایی متوجه روسیه بود، پی برد و با تبدیل آگاهی شخصی به آگاهی عمومی و سرزمینی، موانع داخلی نوسازی را یکسره از میان برداشت و تداوم و نهادینگی اصلاحات را تضمین کرد. در ایران عصر امیرکبیر، نیز، اگرچه اصلاحات از بالا صورت می‌گرفت، اما، حاصل دریافت نهاد سلطنت و وابستگان آن از شرایط درونی و جهانی نبود. از این رو، نوسازی الزام و ضرورتی ناگزیر برای خروج از بحران و بن‌بست تاریخی عصر جدید به شمار نمی‌آمد. این امر همان گونه که توضیح داده شد، حاصل دریافت تعداد محدود و انگشت‌شماری از دیوانیان بود که باید آنان را در شمار آخرین بازماندگان دارای عقل

⁵¹. افشار، ص 246.

تاریخی دیوانی دانست. کوشش‌های نظری و عملی این گروه در تفهیم شرایط جدید و الزامات و ضروریات آن به دربار و نهاد سلطنت مفید فایده نیفتاد. چنان‌که افشار بیان می‌کند: «امید که همت والا نهمت ملوکانه بر نیک‌بختی دائمی اهالی ایران قرار گرفته، نوعی مقرر فرمایند که الی‌الابد در زیرسایه بلند پایه‌ی ایشان و اولاد امجاد ایشان به فراغت روزگار گذرانند.»⁵²

با این همه، همت والای ملوکانه بر نیک‌بختی دائمی اهالی ایران قرار نگرفت. اما به جای شاه، وزیر در صدد تکرار تجربه و راه طی شده‌ی روسیه برآمد و با ورود به عرصه «عزت و افتخار» در پی ایجاد «منفعت دائمی» برای «ابنای جنس» به ایجاد «مدرسه» و تأسیس «صنایع» و تربیت «خدمتکارهای قابل» از «سپاهی» و «اهل قلم» و «عالم و آگاه»، «به اوضاع عالم برسبیل تفصیل» پرداخت تا «امور ملکیه را چون سایر ممالک منتظم دارند و از حسن تدبیر ایشان روزبه‌روز بر رونق و آبادی مملکت [ببفزاید].»⁵³

اما در دوره‌ای که حیات و ممات اعضای جامعه در دست یک تن بود، همه‌ی کسانی که در توهم امکان تداوم و بقای تمدن قدیم و امکان انتخاب در برابر تمدن جدید و نفی آن سیر می‌کردند، امید آخرین نمایندگان عقل تاریخی دیوانی را ناامید کردند و با عزل و قتل امیرکبیر، بهترین فرصت و شرایط تاریخی برای نوسازی را به نابودی کشاندند. زیرا، آن‌چه که امیر و معدودی از افراد از آن برخوردار بودند و شاه و دربار از آن بی‌بهره، همان است که مخبرالسلطنه هدایت به درستی از آن تحت عنوان «بینائی میرزا تقی‌خان در هر رشته»⁵⁴ و مستوفی از آن تحت عنوان «مردکار»⁵⁵ یاد می‌کنند؛ این همان است که در روسیه از پتر به ظهور رسیده بود، و به همین دلیل نیز نصرالله الطباطبائی ناصرالسلطنه یکی از عمله‌ی خلوت مظفرالدین شاه در سال 1315 قمری یعنی حدود نیم قرن پس از قتل امیرکبیر نوشت:

⁵². همان، ص 247، البته این تمنا راجع به فتحعلی شاه است. اما روشن است که منظور شخص نیست بلکه نهاد سلطنت

مورد نظر است.

⁵³. همان، ص 247.

⁵⁴. هدایت، خاطرات و خطرات، ص 432.

⁵⁵. مستوفی، ج 1، ص 69.

اگر آن شخص جلیل که [روحش] قرین رحمت باد، چندسالی با ترتیبی که پیش گرفته بود کار مملکت را اداره کند ما حالا به این روز نیفتاده بودیم، ما هم جزو ملل متمدنه بودیم و از این خرابی و استبداد رأی و اغتشاش مملکت و ویرانی خلاص بودیم، سری توی سرها داخل کرده بودیم، نظامی داشتیم، مالیه‌مان به این فلاکت نبود، معارف پیش می‌رفت و حالا صفر نمی‌شد.⁵⁶

البته این قضیه از نظر خود امیرکبیر پوشیده نبود؛ او می‌دانست راهی را در پیش گرفته است که با پیمودن آن اساس مناسبات اجتماعی تغییر خواهد کرد و برای این کار باید یک تنه در برابر خیل عظیم دشمنان و مخالفان به‌ایستد. امیرکبیر پس از عزل، به شاه این‌گونه نوشت:

این که اصرار در شرفیابی حضور شما داشتیم و باز دارم و استدعای چند کلمه عرض دارم برای آن است که هرزگی و نمّامی و شیطنت اهل این ملک را می‌شناسم. از این رشته که به دست آنها افتاده، دست نمی‌کشند، و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پریشانی برآمدند بالمره خراب و ضایع، و همچنین که این غلام را خراب کردند، هم این غلام را بالمره خراب، و هم جمیع کارهای پخته را خام نمایند.⁵⁷

بنابراین نظمی که خود امیرکبیر از آن با تعبیر عامیانه «نظم میرزا تقی‌خانی» یاد می‌کرد، نظمی بود که با تأسیس تمدن جدید ممکن می‌شد. از این رو می‌خواست زنده بماند تا آن نظم را در جامعه جاری سازد و الاً مرگ را بر زنده ماندن در برابر بازگشت شرایط پیشین بر خود گوارتر می‌دانست. شرایطی که البته براساس منطقی تحولات تاریخی بازگشت آن ممتنع بود. «این درد غلام را می‌کشد که مردم بگویند که آن نظم میرزاتقی‌خانی گذشت. مردن را بر خود گوارتر از این حرف می‌داند»⁵⁸ و نمرد، کشته شد تا با دفن نظم میرزا تقی‌خانی، از تکرار دوباره الگو و طرح نوسازی تجربه شده و موفق در روسیه اما مبتنی بر دریافت عقل ایرانی اندکی پس از تولد در ایران جلوگیری شود.

⁵⁶. هدایت، روضه الصفای ناصری، ج 1، حاشیة ناصر السلطنه، ص 8568.

⁵⁷. نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نواذر الامیر، به کوشش سید علی آل‌داود، (تهران: نشر تاریخ ایران، 1371)، ص 186.

⁵⁸. نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نواذر الامیر، ص 194.

نتیجه‌گیری

ظاهر روابط و مناسبات میان جوامع بشری، همواره صورت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داشته و خواهد داشت. اما، نتیجه این روابط چیزی جز انتقال فرهنگی و تمدنی نبوده و نیست. در دوران قدیم، انتقال و انتشار فرهنگ و تمدن از یک جامعه به جوامع دیگر به صورت طبیعی انجام می‌شد. احساس نیاز به دستاوردهای دیگران و سازگاری اعتقادی و اخلاقی آن‌ها با فرهنگ و تمدن خودی، شرط اصلی انتقال به شمار می‌آمد. اما، تمدن جدید این قاعده و اصل تاریخی را از بن تغییر داد. زیرا، به علت قدرت برتر و براندازانه، با غلبه بر تمدن‌های قدیم، به اجبار آن‌ها را در معرض نوسازی قرار داد. اما نوسازی اجباری نه تنها به تأسیس تمدن جدید راه نبرد، بر عکس با نوسازی ناقص به دوگانگی، تعارض ساختاری، و التقاط در تمدن جاری منجر شد. زیرا، نوسازی اجباری ماهیتی مهارشده داشت و میزان تحقق آن تابع خواست قدرت‌های استعماری بود. بنابراین، ایران نیز مانند دیگر کشورهای شرقی با مسائل و بحران‌های پیاپی جدیدی روبرو شد که حل آن‌ها جز با نوسازی همه‌جانبه در جهت تأسیس تمدن جدید ممکن نبود. اما، نوسازی همه‌جانبه و تأسیس تمدن جدید، جز با آگاهی از وجوه مختلف و کلیت تمدن جدید و لوازم و اقتضات نظری و عملی آن و نیز فهم نسبت تمدن جدید با تمدن‌های قدیم ممکن نبود. این آگاهی و درک توسط ایرانیانی که به اروپا سفر کردند، به تدریج شکل گرفت. اما، معدود کسانی که از این امکان بهره‌مند شدند، در مرحله ادراک حسی و مشاهده صرف متوقف ماندند و نتوانستند درک و دریافتی عقلانی از کلیت تمدن جدید و نسبت آن با تمدن‌های قدیم و بالعکس، حاصل کنند. تنها هیئت خسرومیرزا بود که در سفر به روسیه، از چنین درکی برخوردار شد.

امیرکبیر - میرزاتقی‌خان فراهانی - به عنوان یکی از اعضای آن هیئت، با آگاهی از توفیق روسیه و رهبری پطر کبیر در انتقال از جامعه و تمدن کشاورزی به جامعه و تمدن صنعتی با الگوگیری از اروپای غربی، خود به الگوگیری از روسیه و پطر کبیر پرداخت. گستره اقدامات خیره‌کننده وی تنها در طی سی و هشت ماه صدارت، چیزی جز تحقق عملی الگوی مذکور نیست. الگوگیری از نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جدیدالتأسیس روسیه، «همان‌گونه که در سفرنامه هیئت به کرات بیان شده‌است»، نشان از

داشتن الگوی معین و روشن است. از این رو، توقف و نافرجامی فرآیند نوسازی امیرکبیر، ریشه در تصویر ذهنی و الگوی عملی نوسازی نداشت. زیرا، تا زمان عزل و قتل وی، با قدرت و سرعت تحقق می‌یافت و پیش می‌رفت. توقف اقدامات و شکست فرآیند نوسازی که او آغاز کرده بود، حاصل قدرت برتر و غلبه مدافعان نظم غارتگرانه موجود و مخالفان تغییر شرایط و اصلاح امور تحت هر صورت و عنوانی بود. زیرا، این عده همچنان در توهم امکان تداوم شرایط کهن در دوران جدید به سر می‌بردند. بنابراین، علت و دلیل اصلی توفیق الگوی امیرکبیر یعنی روسیه را باید در اقدام بالاستقلال پطر و علت و دلیل شکست امیرکبیر را در اقدام بالاتکای وی دانست. وقتی نقطه اتکا از میان رفت، شکست و فروپاشی نوسازی آغاز شد.

کتابنامه

- آجودان باشی، حسین خان نظام‌الدوله. *سفرنامه آجودان باشی*. ج 2. تحریر عبدالفتاح گرمرویدی. به کوشش محمد مشیری. تهران: اشرفی، 1356.
- ایلچی، ابوالحسن خان. *حیرت‌نامه*. به کوشش حسن مرسل وند. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، 1364.
- _____. *دلیل السفراء*. تحریر میرزا محمد هادی علوی شیرازی و به کوشش محمد گلبن. تهران: دنیای کتاب، 1363.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان مقدم مراغه‌ای. *صدرالتواریخ*. به کوشش محمد مشیری. تهران: وحید، 1349.
- افشار، میرزا مصطفی افشار (بهاءالملک). *سفرنامه خسرو میرزا*. به کوشش محمد گلبن. تهران: کتابخانه مستوفی، 1349.
- شیرازی، میرزا صالح. *مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی*. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: نگاه معاصر، 1387.
- _____. *مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی*. تصحیح و توضیح از غلامحسین میرزاصالح. تهران: نشر تاریخ ایران 1364.

مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اداری، اجتماعی ایران در دوره قاجاریه. چ 3. تهران: زوار، 1371.

معزی، شیخ‌المشایخ امیر. نوادر الامیر. ضمیمه نامه‌های امیر کبیر. به کوشش علی آل داود. تهران: نشر تاریخ ایران، 1371. ص 259-355.

نامه‌های امیر کبیر به انضمام رساله نوادر الامیر. به کوشش علی آل داود. تهران: نشر تاریخ ایران، 1371. هدایت، رضاقلی خان. تاریخ روضه الصفاى ناصری. ج 14 و 15. به کوشش جمشید کیانفر. تهران: اساطیر، 1380.

هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه). گزارش ایران. چ 2. به کوشش محمد علی صوتی. تهران: نشر نقره، 1363.

..... خاطرات و خطرات. چ 4. تهران: زوار، 1363.